

تاریخ بشری شاید کمتر مردمی را به خاطر داشته باشد که در هفت سالگی جنبش شکوهمند و پر آوازه پرامیدشان نامیدانه مرگ آن عزیز از دست رفته را به عزا نشسته باشند اما مردم ایران همانگونه که از بسیاری جهات منحصر به فرد هستند در این زمینه نیز کم نظیرند. اکنون که هفت سال از آن "شور ملی" می گذرد و شعور جمعی عقلانیت منطقی آن را به قضاوت نشسته است و در حالی که نه تنها صحبت از دوم خرداد "دمه" و "تاریخ گذشته" شده است، بلکه برای بسیاری نوستالژی یادآوری آن نیز ترازیک و حسرت آور گردیده است باز حتی به

علم خواهد کرد.

پارادایم دوم خرداد قابله گفتمان روشنفکری دینی در ایران شد. هیچ عدم قطعیتی در این حکم وارد نیست اگر چه در وادی قدرت و سیاست با عدم یقین صحبت کردن نشان پختگی متکلم است. پارادایم دو خرداد و لیبر محجوب آن سرآغاز حضور و ظهور نحله فکری جدیدی در ساختار قدرت ایران شد که هم از طرف عام مورد عنایت قرار گرفت و هم نخبگان خاص آن را حمایت کردند. مردم سالاری دینی الگوی جدیدی در ساختار قدرت ایران شد که هم از طرف عام مورد عنایت قرار گرفت و

"دوران طلایی" شد و از آن طریق در بستر جامعه رواج یافت. ذهن های اندیشمند جریان اصلاحات و در راس آن رییس جمهوری منتخب دوم خرداد نمونه اغلای چنین تفکری بودند (و به نظر کماکان نیز هستند.) رد بنیادگرایی سنتی و مخالفت با سکولاریسم مدرن غربی درونمایه تفکر این گروه حاکم بر نهاد حقوقی اجرایی کشور بود. تلاش برای بنیان نهادن مکتبی که در آن قبول مذهب رده آزادی را نتیجه نهد و حضور آزادی نفی مذهب را باعث نگردد دغدغه اصلی روشنفکران دینی اواخر دهه هفتاد ایران بود که در اندیشه آن بودند که جامعه در



محمد معماری

## دوم خردادی

### پارادایم دوم خرداد، قابله گفتمان روشنفکری دینی در ایران شد

خاطر رمانتیسیم ایرانی نیز که خاطره آور بوده است می توان دو باره از آن سخن گفت.

چه بخواهیم و چه نخواییم جریان اصلاح طلبی که جرقه آن در دوم خرداد ۷۶ زده شد واقعیتی است که بر قاموس تاریخی این کشور حک شده است و اگر چه بسیاری از پدران تنی و نانی از مرگ آن بی تفاوت صحبت می کنند اما آن شور و شوقی که اکنون در پستوی خانه ها نهان شده است ارزش و اهمیت آن را دارد که باز به این موضوع رجوع شود و دوباره مورد بازبینی قرار گیرد. اگر از بسیاری بحث های مطرح شده حول چیستی شناسی اصلاحات که برخی تولد آن را ناقص الخلقه و ناپخته خواندند و بعضی وجودش را نامبارک و نالازم شمردند به آرامی گذر کنیم واقعیتی گریزناپذیر و حائز اهمیت در برابر هر تفکر پرسش طلبی قد

هم نخبگان خاص آن را حمایت کردند. مردم سالاری دینی الگوی فکری جریان اصلاحات مولود دوم خرداد که به عنوان "بديل ایرانی دموکراسی غربی" مطرح شد به عنوان نظریه ای که در نظر داشت دموکراسی بومی را تئوریزه کند از طرف منزه های جریان اصلاحات مورد استقبال واقع شد. سالهای نخستین پس از دوم خرداد که گویی فریادهای خفته جامعه همیشه نخیه کش ایران محل ظهور و بروز یافته و مطبوعات اصلاحات تجلی گاه این امید به آینده قرار گرفته بود دوران اوجی لقب گرفت که گروهی از اندیشمندان ایران ایده الهای ذهنی خود را به واقعیت جامعه عرضه کردند. روشنفکری دینی نحله ای از اندیشه واملار دوم خرداد که پس از آن از حوزه آکادمیک و تخصصی دانشگاهی بیرون آمد و وارد گسترده مطبوعات

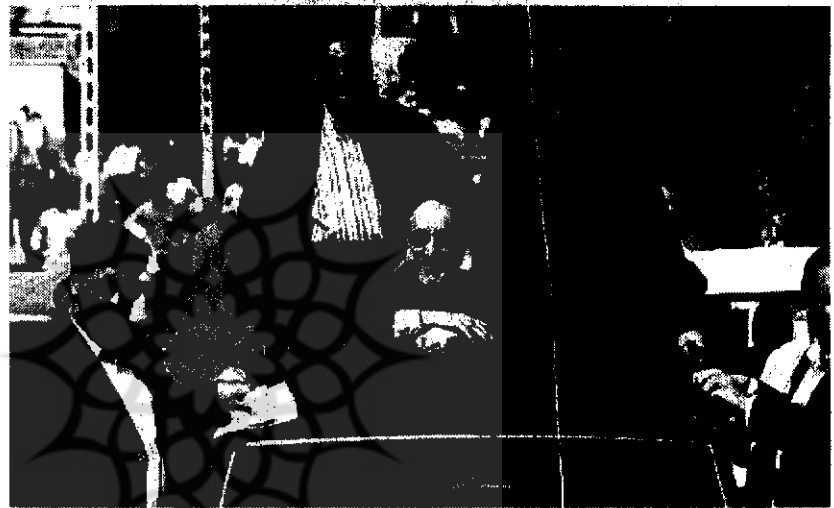
حال گذار ایران را با نسخه ای ایرانی از دموکراسی غربی که در آن لائیسزم را که به عنوان یکی از پیش فرضهای جامعه مدرن همیشه همراه مدرنیته ظهور کرده است را به سلامت دور زده جامعه ایران را بدون سکولاریزه شدن مدرن گرداند. تئوریسین های مردم سالاری دینی که بر مبنای ایده الهای ذهنی خود در پی خلق مدینه فاضله ای از جامعه ایران بودند که در آن هم دیکتاتوری و توتالیتراریسم حاکم بر آن که به مانند کهن الگوهای تاریخی دموکراسی و یا ترجمان آن مردم سالاری را ذبح شرعی کرده بود به کنار رانده می شد و هم جای خلا عظیم "اقلیم گمشده روح" که غرب خسته از مرگ خدا آن را آزموده بود به نوعی حل می گردید. هم آوایی سیاست و دیانت و پرهیز مجدانه از قبول افتراق آن دو زیربنای تفکری بود که اندیشه مردم سالاری دینی بر آن بنا شده

بود. اعتقاد به سیاست ایدئولوژیک و قدرت اخلاق مدار الگوی تئوریک روشنفکران دینی پس از دوم خرداد بود که سعی داشت در حیطه پراتیک و بیرونی، حاکمیت شکل‌های عملی ظهور آن را به نمایش گذارد و آنرا به عنوان دست‌آورد جدید عرصه سیاست به جهان فلسفه سیاسی عرضه کند.

این صفات شمایل کلی از سیرت، اندیشه روشنفکران دینی پس از جنبش دوم خرداد در ایران بود که هم مورد استقبال گسترده عمومی واقع گردید و هم از تیغ تیز منتقدان در امان نماند. از همان آغاز چنین بحث‌هایی پیرامون مفهوم مردم‌سالاری دینی و تاویل‌های متکثر ارائه شده حول آن پرسش‌ها و چالش‌های بسیاری در ارتباط با آن پدید آورد. که تردید در تحقق وعده‌های آن را باعث گردید.

اندیشیدن را متزلزل کند آشنایی‌های پذیرفته شده را بزداید و قاعده‌ها و نهادها را از نوازایی کند" در کنار مذهبی که ایدئولوژیک است و ایدئولوژی که در ذات خود محدودکننده و چهارچوب‌ساز است به طور کلی مذهب معتقد به آن را مقید در چهارچوب آن قیدها می‌سازد و آزادی خروج و مورد پرسش قرار دادن چهارچوب‌های آن را از معتقد به آن می‌ستاند بزرگ‌ترین شبهه‌ای است که بر ادعای تحقق جامعه مردم‌سالاری دینی وارد گردیده است. اینکه چگونه مذهب در کنار روشنفکری قیدزدا به تفاهم خواهد رسید و آیا تفکر ایدئولوژیک مذهبی حقیقت جو با اندیشه سیاست‌ورز مصلحت‌بین خواهد توانست به یک هم‌نوایی مشترک برسد مذهبی بود که نحله روشنفکری دینی دوران

لااقل ناپختگی مقطعی آن را اثبات کرده است. پس اگر با مسامحه و مدارا مرگ اصلاحات را معادل مرگ گفتمان روشنفکری دینی تعبیر نماییم به ناچار حداقل می‌بایست افول اجتناب‌ناپذیر کنونی آن را باور کنیم. تفکر روشنفکری در ایران رو به خاموشی است. نه دیگر شور و شوق مردم عامی در شکافتن ابعاد آن را شاهد هستیم و نه دیگر اشتیاق نخبگان برای بازآفرینی و بازبینی اصول آن را. اگر چه هنوز اندیشمندان از این گروه هستند که مصرانه در تلاشند مرگ اصلاحات را به پای تفکر روشنفکری دینی نگذارند و این نوع گفتمان روشنفکری را کماکان حاضر و بارور نشان دهند. اما واقعیت جامعه ایران و تحولات پیش‌روی آن حقایق متفاوتی را آشکار می‌کند که همسانی نزدیکی با چنان فرضی ندارد. شاید "سکولاریسم حداقلی" که در میانه‌های جنبش اصلاحات مطرح شد نظریه مناسبی می‌تواند باشد که هم مرگ دردناک روشنفکری دینی را باعث نگردد و هم ایران



هم آوایی سیاست و دیانت و پرهیز مجدانه از قبول افتراق آن دو، زیربنای تفکری بود که اندیشه مردم‌سالاری دینی بر آن بنا شد

در حال ورود به مدرنیته را با موانع عبورناپذیر مواجه نسازد.

اکنون که جشن هفت سالگی دوم خردادی‌ها بر بالین بی‌جان اصلاحات بدون هیجان و غوغا به آرامی برگزار می‌گردد، فلسفه تاریخ نوید بخش مردان معتقد به روشنفکری دینی خواهد بود. پست مدرنیسم این را به جهان اندیشه آموخته است که ایمان به تکامل خطی تاریخ و پیشرفت قطعی انسان که محصول اندیشه‌ی گفتمان مدرنیته بوده است منسوخ گردیده و دایروی بودن مسیر تاریخ این امید را هنوز برای او مداران اندیشه روشنفکری دینی در پی دارد که نقطه تکامل و اوج بلوغ و شکوفایی جامعه و ملت ایران در قالب اندیشه‌ی روشنفکران مذهبی متبلور خواهد شد اگر چه حرکت در منحنی بسته تاریخ و رجعت به نقطه‌ی کنونی آن (که دوم خرداد هم آغاز و هم فرجام آن را بسیار زود به بار آورد) هزینه‌های بسیاری را به جامعه تحمیل کند و نسل‌های بسیاری چشم به راه آن سال‌های طولانی منتظر و طالب باقی بمانند.

اصلاحات در پی جواب مثبت دادن به آن بود تا هم با تئوریزه کردن مبانی آن تفکری جهانی را پایه‌ریزی کرده باشند و هم حکومت ایران را به عنوان نمونه‌ی عمل موفق تحقق یافته آن به ویرترین حاکمیت‌های جهانی عرضه کرده باشند.

اما اکنون که هفت سال از ظهور و خیزش گسترده چنین گفتمانی گذشته است به نظر می‌رسد هر دوی این اهداف ناتمام مانده‌اند. تئوریسین‌های مبانی روشنفکری دینی که مغزهای متفکر اصلاحات نیز شمرده می‌شوند اکنون شاهدند که ایده‌آل‌های ذهنی آنها در واقعیت جامعه ایران به بن‌بست رسیده است. مرگ اصلاحات به تعبیر مغز اصلاحات که آن را قطعی و برگشت‌ناپذیر می‌داند اگر الزاماً مرگ روشنفکری دینی را نتیجه ندهد حداقل شکست مقطعی آن را اعلام کرده است. مرگ زود هنگام و تراژیک جنبش ملی مردم رمانتیک و کم حوصله ایران که حتی نتوانست دوران طفولیتش را پشت سر بگذارد اگر رای به ختم نافرجام همیشگی تفکر روشنفکری دینی ندهد

اینکه آیا دموکراسی دینی نسخه‌ای واقعی و بدیلی مناسب و با معنا از بزرگ‌ترین دست‌آورد مدرنیته خواهد بود و اینکه آیا مدرنیته ایرانی پروژه‌ای قابل وصول بوده، ابزارهای تحقق آن فراهم گردیده است در کنار ابهام و تردیدی که بر خود عبارت "روشنفکری دینی" مترتب بود بزرگ‌ترین آزمون‌هایی بود که گفتمان مولود دوم خرداد را به مسلخ میباحثه کشاند. اصلی‌ترین چالشی که در این ارتباط مطرح گردید و هم اکنون نیز فرقه‌تر شده است پارادوکسیکال خواندن خود عبارت "روشنفکری دینی" بود. بنا به اعتقاد بسیاری که بر این باور بودند که دو مفهوم روشنفکر و مذهب دو مقوله مانع‌الجمع هستند و هم‌نشینی آن دو امری است محال، شایع‌ترین چالش پیش‌روی روشنفکران دینی بوده و هست. پذیرفتن روشنفکر به عنوان فردی که به تعبیر میشل فوکو وظیفه‌اش این است که از رهگذر تحلیل‌هایی که در عرصه‌های خود انجام می‌دهد تا امور بدیهی و مسلم را مورد پرسش و مطالعه قرار دهد و عادت‌ها و شیوه‌های عمل و